بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 1 آذر 1393.

عرض شد که از آیه شریفه استفاده می شود که أخوه حاجب هستند نه أخوات. و این مطلب را در روایات روی آن تأکید شده است. روایاتش را جلسه قبل خواندیم. در واقع این روایات به دو روایت بر می گشت. یک روایت فضل ابی العباس بود و یک روایت محمد بن مسلم. یک نکته کلی عرض کنم که مرحوم آقای بروجردی یک سبکی داشتند که در کلمات قوم گاهی اوقات به آن سبک رفتار نمی شده است. ایشان عقیده شان این بود که وقتی در یک موضوع از یک راوی و یک امام علیه السلام روایتی وارد می شود که جوهر اصلی روایات یکی است ولی تفاوت های جزئی بین نقل ها وجود دارد، اینها یک روایت بوده اند که نقل به معنا شده اند. این احتمال که یک راوی دو بار همین موضوع واحد را سوال کرده باشد احتمال عقلایی نیست. آن که اطمینان آدم دارد این است که اینها یک روایت هستند و در اثر نقل به معنا به این شکل در آمده اند. کلیت مطلب هم همین جور است که ایشان می فرمایند. در ما نحن فیه هم در واقع آن چیزی که جوهر اصلی این روایات فضل ابی العباس است، یک نکته اصلی دارد یک نکته جانبی دارد. آن نکته اصلی اش در همه روایات روی آن تأکید شده است و آن این است که باید اخوه باشند نه اخوات. و آیه قرآن هم حاجب را اخوه قرار داده است. یک نکته جانبی هم اینجا هست و آن این است که دو تا اخت شرعا به منزله یک أخ قرار داده شده اند. این نکته جانبی در بعضی از این نقل ها هست و در بعضی از این نقل ها نیست. آنهایی هم که هست در مورد اینکه مثالی که برای این مطلب زده اند به چه شکل هست آیا چهار تا خواهر را به منزله دو تا دختر گرفته است در بعضی از نقل هایش در بعضی از نقل هایش دو تا دختر را به منزله یکیش است. به نظر می رسد که به هر حال یکی از این نقل ها اصیل هست و بقیه شان یک نوع نقل به معنا و اعتماد به حافظه و امثال اینها هست. خیلی وقت ها چون این ها از باب مثال فهمیده می شده است، به جای این مثال، مثال دیگرش را اشخاص ذکر می کنند. این مطلب را هم عرض کنم اساسا بین آن چیزی که تکیه روایت به او هست و چیزهایی که تکیه اصلی روایت رو او نیست در نحوه نقل به معنا ها تفاوت دارد. چون نقل به معنا اعتماد به حافظه است و آن که روایت روی آن تأکید دارد، آن بیشتر در حافظه های افراد می ماند. اما آنهایی که روی آن تأکید ندارد خب کمتر می ماند. شما ببینید تقریراتی که از درس یک استاد می شود، آن مطالب اصلی در همه تقریرات منتقل می شود. ولی آن مطالبی که اصلی نیست و جانبی هست و استاد به صورت گذرا از آن می گذرد، آن مطالب در تقریرات مختلف بعضی هایش می آید و بعضی ها نمی آید و آنهایی که می آید در نحوه بیاناتش گاهی اوقات فرق دارد و امثال اینها.ن و میزان اشتباهی که راویان هم، حتی بعضی جاها هم از باب اشتباه هم اگر باشد راویان در اشتباه کردن نسبت به آن جوهر اصلی کلام کمتر اشتباه می کنند تا نسبت به خصوصیات و ویژگی هایی که از کلام هست خدا رحمت کند مرحوم آقای بروجردی یک مطلب معروفی دارند که ایشان یک موقعی ناراحت می شوند و پیش اصحاب شروع می کنند چیز کردن که خلاصه عمر ما تمام شد و من کاری نکردم و امثال اینها. بعضی از کسانی که آنجا بودند می گویند که شما اینهمه خدمات کرده اید و اینها، ایشان می گوید که اخلص العمل فان الناقد بصیرٌ بصیرٌ. این داستان را خب یک ویژه نامه ای مجله حوزه برای مرحوم آقای بروجردی دارد. افراد مختلفی این داستان را نقل می کنند. شما ببینید در ریزه کاری ها چقدر تفاوت در نقلیات وجود دارد. از کسانی که این داستان را هم نقل کرده اند مرحوم آقای مطهری هستند که در آن مجموعه هم نیست. که مرحوم آقای مطهری هم خیلی بد نقل کرده است و در ریزه کاری ها البته. یعنی بعضی ریزه کاری هایی که ایشان نقل کرده است اصلا جوهر کلام را اصلا چیز کرده است. ایشان می گوید که بعضی از درغاب چین ها که دنبال این هستند که توجیه کنند و امثال اینها، اینها شروع کردند برای ایشان چیز کردن. بحث درغاب چینی ها نبوده است مرحوم گلپایگانی بوده اند کسانی که این چیز را نقل کرده اند و جزو اطرافیان آن چنانی و از این حرف ها نبوده است. مجلس رسمی بوده است و مراجع تقلید آنجا نشسته بودند. در جوهر اصلی کلام همه اینها یکسان است ولی در آن ریزه کاری ها در حد اشتباه، حالا این اشتباه است. بعضی چیزهایش نقل به معنا است و ریزه کاری هایش را اشخاص متوجه نمی شوند و بعضی چیزهایش هم اشتباه است. ولی اشتباه در جزئیات به اعتبار اصل کلام لطمه وارد نمی کند. بعضی ها این را غفلت می کنند. می گوید در جزئیاتش مثلا این گفته پنج نفر آن یکی گفته است شش نفر و اینها با هم دیگر چون تعارض دارند بنابراین اصل روایت کنار می روند. نه چون اینها اشتباه در جزئیات فوقش این هست که در تحمل آن جزئیات دقت کافی را رعایت نکرده است ولی این معنایش این نیست که در آن اصل و جوهره کلام اشتباه کرده باشند. خب این یک روایت دیگری در ما نحن فیه هست به عنوان روایت گاهی اوقات ذکر می شود. رقم 44818 که این کلام صدوق است حالا مراجعه فرمایید کلام صدوق هست و روایت نیست. این است که ما سابق این 44818 در بحث های مختلف ذکر کرده بودیم نه اینکه خودمان هم می خواستیم بگوییم که روایت است. چون گاهی اوقات توهم روایت بودن شده است ایشان بعد از آن روایت علاء بن فضیل که و لا شیء اکنه البطن که در بحث قبلی گذشتید دو سه سطر مطالب فقهی دارد که مربوط به خودشان است و خب ربطی به آن روایت ندارد و تصور شده است که تتمه همان روایت علاء بن فضیل است. نه تتمه روایت علاء بن فضیل نیست که در کافی و تهذیب اینها که وارد شده اند نیاورده شده است و عبارت صدوق است.

سوال: .... ممکن است تضعیفات هم به این سخت گیری های این چنینی مربوط باشد؟ مثلا ریزه کاری را طرف دقت نمی کرده است گفته اند که ضعیف است.

پاسخ: ممکن است بله. اگر زیاد باشد یعنی گاهی اوقات تضعیف به علت اینکه راوی مخلط و به اصطلاح ضبط نداشتن هست اینها امکان دارد ولی یک مورد مشخصی که ...

سوال: مثلا ابن ولید

پاسخ: نه ابن ولید تضعیفاتش مسئله غلو است. ان کان ما غلو أو تخلیط در استثنایی که شیخ صدوق نقل می کند بحث غلو و تخلیط است. این ها مربوط نیست. بحث هایش اصلا بحث های غلو و تخلیط و این بحث ها است. خب من می خواستم کلا روایت های این مسئله را بخوانم. روایت هایی که مربوط به حجب است. به نظرم رسید که شاید نیاز نباشد که روایت ها را بخوانیم و خیلی بحث طول می کشد این بود که آمدم یک بار کل روایت هایی را که پارسال یکبار در مورد حجب آدرس هایش را داده بودیم، که بعضی از مبحث هایش هم بحثش را کرده بودیم کلش را فهرست کردم و حالا فقط نتیجه بحث های سندی که یک سری از آنها را پارسال کردیم و یک سری هم امسال هست و آنها و این را به سرعت با آدرس ذکر می کنم که دیگر این بحث را وارد ریزه کاری هایش شاید خیلی نیاز نباشد و یک مقداری بحث دارد طول می کشد. ما عرض کردیم که در مورد حجب چند بحث هست که از آیات و روایات استفاده می شود. یکی اینکه اخوه حاجب هستند و وارث نیستند. این نکته اول. که عرض کردیم از خود آیه هم این مطلب استفاده می شود و تقریب آن گذشت. یک سری روایت های خاص در این زمینه داریم و یک سری روایت های عام در مورد اینکه قانون اصلی ارث این هست که الاقرب فالاقرب هست. و اخوه نسبت به پدر و مادر در طبقه دوم هستند بنابراین خودشان وارث نیستند. روایت های خاصی که در این مسئله هست من بعضی از روایت های عام را هم پارسال جزو روایت های خاص آدرس داده بودم آنها را حذف کردم و آن روایت های خاصی که در مسئله هست 44803 هست دو سند دارد که هر دو بنابر تحقیق صحیحه است. 44806 هست مرسله است. 44807 هست که از جهت سند نیازمند بحث است که علی بن سکین در سند هست که این قسمت را کلا پارسال بحث کردیم همه اینها را. من فقط دارم فهرست روایات را می گویم که یک بار از روی آن رد شویم. 44850 را هم پارسال در موردش بحث کردیم دو نفر در سندش بحث داشتند، موسی بن بکر بود و علی بن سعید. 44853 که صحیحه است و بحثی هم ندارد. 44861 هم همان دو سندی هست که بنا بر تحقیق صحیحه است. خب این بحث اول. یک معارضی این دسته روایات دارند یعنی دو تا روایت هست که معارض است. این دو تا روایت معارض خیلی چیزها هست. من حالا این دو روایت را بخوانم. معارض چیزهای مختلف است یعنی قوانین مختلف است و حمل بر تقیه هم شده است و محمول به تقیه است و از جهات مختلف با تمام قواعد ارثی ما ناسازگار است و دقیقا مطابق فتواهای عامه است و این دوتا روایت 44857 و 44858. که سندشان هم عین هم هست. دو روایت هست ولی سندشان عین هم هست و احتمالات قطعات یک روایت بوده اند. سند این هست 44857 می گوید که

**احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی الخزاز**

حسن بن علی خزاز همان حسن بن علی وشاع هست که از بزرگان ثقات است.

**و علی بن الحکم**

علی بن حکم، علی بن حکم بن زبیر کوفی است یک سری بحث های جزئی در بعضی کتاب ها در مورد اینکه اینها یکی هستند یا نیستند. بحث خاصی ندارد اینها یکی هستند. علی بن حکم کوفی شیخ ثقه جلیل القدر توثیق صریح دارد و بحث خیلی خاصی ندارد.

**عن مثنی الحناط**

چند نفر به نام مثنی الحناط می توانند باشند ولی بنا بر صحیح مثنی الحناط علی وجه الاطلاق مراد مثنی بن الولید الحناط است که در وثاقتش هم ظاهرا بحثی نیست.

**عن زراره بن اعین**

این روایت صحیحه است. بحثی ندارد.

**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ امْرَأَةٌ تَرَكَتْ أُمَّهَا وَ أَخَوَاتِهَا لِأَبِيهَا وَ أُمِّهَا وَ إِخْوَةً لِأُمٍّ وَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ**

خب کسی هست که مادر دارد، أخوات أبی ت نهایی دارد. أخوات أبی أمی دارد و أخوه أمی دارد. به اصطلاح خب طبق قانون ما أم در طبقه اول است و بقیه در طبقه دوم است. تمام مال به أم می رسد. ولی این، اینجور رفتار نکرده است در روایت. روایت این هست که

**قَالَ لِأَخَوَاتِهَا لِأَبِيهَا وَ أُمِّهَا الثُّلُثَانِ**

اولا با وجودی که مادر هست دو سوم را به أخوات أبوینی داده است که این فتوای عامه است. عامه این ترتیب بندی ارثی ما را قبول ندارند به گونه دیگری ترتیب بندی دارند. آن آیاتی که در مورد کلاله گفته است که ثابت کرده است که دو سوم می برند. کلاله را به عنوان طبقه دوم تلقی نمی کنند و همان طبقه اول تلقی می کنند.

**وَ لِأُمِّهَا السُّدُسُ**

برای أم سدس ثابت کرده است. یک سوم ثابت نکرده است. یک ششم ثابت کرده است. این مخالف چند تا قانون از قوانین ما است. یکی اینکه اینجا آن که در اینجا هست أخوات أبی و أمی هست. أخوات أبی و أمی حاجب نیستند طبق قانون ما. اهل تسنن أخوات أبی و أمی را حاجب می دانند. أخوه أمی هم حاجب نیستند. این أم به جای یک سوم، یک ششم شده است. این یا به خاطر این أخوات أبی أمی هست که طبق قوانین ما أخوات حاجب نیستند و أخوه حاجب است. یا به خاطر آن أخوه أمی است که آن أخوه چون هستند از آن جهت اشکال نیست ولی أمی بودنش مشکل است. این هم دو جهت یعنی یا این است یا آن است. هر یک از اینها باشند شرط حاجبیت حیات پدر است. حاجبیت شرطش این است که پدر زنده باشد که اینجا پدر نیست. و نکته سوم در حاجبیت این است که خود حاجب ها ارث نمی برند. اینها برای حاجب ها ارث قرار داده اند و امثال اینها.

سوال: .. مطرح فرمودید اخوات أبی و أمی و اخوات أبی.

پاسخ: نه أخوات أبی محجوب هستند آنها. چون أخوات أبی و أمی دارد، أخوات أبی و أمی آن أخوات أبی را حجب می کنند و..

سوال:....

پاسخ: حالا آن دیگر می رود کنار. کلا می رود کنار و امثال اینها از حاجبیت هم کنار می رود.

سوال:....

پاسخ: آن می رود کنار کلا. آن که می ماند أخوات أبی و أمی هست. أخوات أبی و أمی حاجب نیستند مگر چهار تا باشند. این فرض نکرده است چهار تا.

سوال: حکمت و اینها را اگر بیان کنیم در بحث حجب خب اخوات أبی هم وارث می شوند...

پاسخ: آن باید صلاحیت ذاتی وارثیت داشته باشند. اینجا أخوات أبی

سوال: ... صلاحیت وارثیت دارند از أب که دارند صلاحیت وارثیت چون دختر پدر هستند حالا چه أمی باشند و چه پدری فقط باشند. چون برسد به أب که بعدا به اینها برسد که صلاحیت دارند دیگر.

پاسخ: بله ظاهرا کافی است. درست است ظاهرا از این جهت کافی است یعنی لازم نیست که آن که هست آن را تصریح کرده اند که حاجب همین مقدار که صلاحیت ذاتی داشته باشد کافی است ولو بالفعل به خاطر من هو الاقرب ممنوع شده باشد. همین مقدار که صلاحیت ذاتی، از آن جهت نه

سوال: مجموعا چهار خواهر...

پاسخ: چهار خواهر هستند از آن جهت مشکلی نیست. از جهت چهار تا بودنشان مشکل نیست و از آن جهت، فقط در همین جهت که پدر موجود نیست از آن جهت هست که اینجا ایراد دارد و خودشان هم وارث هستند. از آن جهت رفعیت کرده ایم. خب این یک روایت

سوال: از تهذیب نقل می کنید؟

پاسخ: بله بله.

سوال: انتهایش دارد که لأخَواتها؟

پاسخ: لأخوَتِها اینجا نقل کرده است. اینجا البته از تهذیب أخوات نقل کرده است از استبصار أخوتها. همین أخوتها من أمها باید باشد.

سوال: پس خود حاجب ها ارث می برند در این روایتپ

پاسخ: در این روایت حاجب را وارث قرار داده است که معارض است با سایر روایت ها. از این جهت معارض قرار داده است که عرض کردم این روایت معارض با تقریبا تمام روایات ارث است. این معارض کاملا قابل طرح کردن است و درست مطابق فتواهای عامه است و محمول بر تقیه است و هیچ بحث جدی در موردش نیست. روایت بعدی اش هم که ظاهرا قطعات همین روایت هست و سندش هم عین همین است.

**عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ امْرَأَةٌ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَ أُمَّهَا وَ إِخْوَتَهَا لِأُمِّهَا وَ إِخْوَةً لأبیها و أمها**

یک کسی هست شوهر دارد، مادر دارد. أخوه أمی دارد و أخوه أبوینی دارد. اینجا دیگر بحث أخوات نیست أخوه است. أخوه أمی و أخوه أبینی دارد.

**ا وَ أَبِيهَا فَقَالَ لِزَوْجِهَا النِّصْفُ وَ لِأُمِّهَا السُّدُسُ وَ لِلْإِخْوَةِ مِنَ الْأُمِّ الثُّلُثُ وَ سَقَطَ الْإِخْوَةُ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ**

اینجا اولا أخوه أمی، صبر کنید ببینم این روایت چه شد. آهان این هم دقیقا رو فتوهای عامه هست حالا می گویم. عامه می گویند که أخوه أمی فرض بر هستند أخوه أبی قرابت بر هستند. فرض بر بودنش را خب این در چیزهای ما هم هست. ولی طبقه بندی ارث را قبول ندارند. چون طبقه بندی را قبول ندارند می گویند که این أخوه أمی مادر را حجب می کند و خودشان هم ارث می برند. یک سوم أخوه أمی می برد چون کلاله أمی متعدد است. کلاله أمی متعدد یک سوم می برند. از آن طرف مادر را هم حجب می کنند و مادر می شود یک ششم. زوج هم هست یک دوم. مجموعا مال را پر می کنند. مال را که پر کردند دیگر برای أخوه أبوینی مالی باقی نمی ماند. این همان داستانی هست که به آن می گویند قضیه حماریه. قضیه حماریه این است که یک أخوه أبوینی بودند و یک أخوه أمی. می گوید که آمدم پیش عمر و عمر گفت که به أخوه أمی مال داد و به أخوه أبوینی نداد. أخوه أبوینی گفتند که حب انّ أبانا کان حمارا. پدر ما را الاغ فرض کن. مادرمان که یکی هست که!!! همین قضیه المسئله الحماریه به آن می گویند. المسئله الحماریه یا المسئله العمریه هم در بعضی از مسئلتان عمریتان یکی از مسائل عمریه همین هست. ولی یک اسم دیگرش است. یا مسئله مشرکه. اسمش یک اسم دیگرش مسئله مشرکه است. چون عمر تشریک قرار داد بین أخوه، بعد عمر حرفشان را قبول کرد و گفت که راست می گویید. خلاصه فرض کنید پدرتان الاغ است این سهم اینها و یعنی آن یک سومی که به أخوه أمی داد، این را تشریک کرد بین أخوه أمی و أخوه أبوینی. این روایت از این جهت مخالف عامه است، در واقع مخالف فتوای عمر است نه فتوای عامه. این مسئله مورد اختلاف بین عامه است البته. یعنی بعضی ها طبق فتوای عمر نظر می دهند و بعضی ها طبق فتوای عمر نظر نمی دهند ولی خب یک بحث، هر دو این نظرات اینکه در یک جهت مشترک هستند و آن این است که أخوه أمی را ارث به او می دهند. حالا آیا أخوه أبوینی هم با أخوه أمی شریک هستند یا نیستند این اختلافی است. ولی علی أی تقدیر از این جهت که أخوه أمی ارث می برد این مشترک هستند می گوید و سقط الأخوه من الأب و الأم. خب این روایت هم از جهات مختلف مغایر است با وجود أم به مادر ارث داده است. أخوه أمی را از این أخوه أبی و أمی اینجا وجود دارد، أخوه أبی و أمی می تواند حاجب مادر باشد. أخوه أبی و أمی چون دارد این می تواند حاجب مادر باشد. از آن جهت که اخوه أمی را حاجب قرار داده است ممکن است نباشد. از آن جهت که به حاجب ارث داده است ممکن است نباشد. از آن جهت ممکن است، این روایت را حالا ذیل این بحث آوردیم نه، این را حذفش کنیم از این بحث. این را در واقع ذیل مسئله بعدی باید ذکر می کردیم که أخوه در صورتی حاجب هستند که پدر وجود داشته باشد. خیلی نمی توانیم معارض اینکه، چون این روشن نکرده است که آن که حاجب هست اخوه أمی است یا اخوه أبوینی است؟ ممکن است بگوییم که اینجا اخوه أبوینی حاجب بودند و اخوه أبوینی که خودشان هم که وارث نیستند رد این روایت پس این روایت را از معارض بودن این دسته خارج کنیم ببریم معارض آن دسته دوم که یعنی أخوه در صورتی حاجب هستند که پدر وجود داشته باشد. من معارض آنجا هم ذکر کرده بودم ذیل آنجا هم ذکر کرده بودم ولی ذیل اینجا هم ذکر کردم نه، ذیل اینجا درست نیست ذکر کردنش. علی ای تقدیر این روایت معارض روایت های مسلم هست و قابل اعتنا نیست.

سوال: عذر می خواهم پس روایت می شود فقال ... النصف و لأمها السدس

پاسخ: این أمها السدس ممکن است به خاطر أخوه أبوینی وجود دارد.

سوال: آن لأخوه من الأم را از ثلث فرمودین؟

پاسخ: این یک سوم و یک ششم، می شود روی هم رفته سه ششم. یعنی یک دوم. یک سوم می شود دو ششم با یک ششم می شود سه ششم. سه ششم و نصف می شود کل مال را می برند. پس بنابراین، این روایت در واقع از معارضات بحث ما الزاما نیست. معارض با روایت حجب هست ولی نه، معارض این دسته ما. خب دومین بحثی که در اینجا هست این است که أخوه در صورتی حاجب هستند که پدر وجود داشته باشد. آن روایت 44803 صریحا همین مطلب را دارد که سندش قبلا گذشت. در بعضی روایت های دیگر هم هست که من حالا اینجا یادداشت نکرده ام که می گوید که اصلا حجب به خاطر توفیر بر أب است. انما وفّر به خاطر توفیر بر أب آن هم جزو روایت های آنها است. البته من در اینها روایت دعائم الاسلام را در آدرس ها یادداشت نکردم. غیر از اینها روایت های دعائم الاسلام و رایت های اینجوری هم هست که آنها را دیگر من یادداشت نکردم. این بحث دوم. بحث دوم معارضش همین 44858 بود که عرض کردم آن محمول بر تقیه است. این هم دسته دوم. دسته سومی که أخوه أمی حاجب نیستند. خب روایاتش را خواندیم حالا من سریع نه روایاتش را نخواندیم من فقط سریع آدرس هایش را می خوانم. 44801 در سندش ابن بکیر هست و حسن بن علی بن فضال. حسن بن علی بن فضال را ممکن است تصحیح کنیم چون موقع مرگ برگشته بوده است و اینها. حالا کافی است یا نیست بحث دارد. ولی ابن بکیر در سندش هست که دیگر در فطحی بودنش بحثی نیست پس روایت صحیحه نیست بلکه موثقه است. روایت دوم 44802 در سند روایت عبدالله بن بحر است. عبدالله بن بحر توثیق صریح ندارد ولی حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی از او زیاد روایت می کنند. محمد بن خالد برقی روایتش کافی نیست چون او یروی عن الضعفاء است. حالا روایت های حسین بن سعید را کافی می دانیم یا نمی دانیم دیگر خیلی انقدر هم زیاد هم نیست به هر حال عبدالله بن بحر یک بحث دارد که آیا بالاخره می شود تصحیح کرد یا خیر. نمی دانم ما در درایه النور بالاخره او را تصحیح کرده ایم یا خیر.

شاگرد: تصحیح شده است.

پاسخ: تصحیح شده است. همین بالاخره در حد هایی هست که آدم شک و تردید می کند. به هر حال آن عمده اش اکثار روایت حسین بن سعید از عبدالله بن بحر هست و غیر او هم راویان دیگر از عبدالله بن بحر روایت دارند و مجموعا از این طریق می شود توثیق کرد. روایت بعدی 44803 هست که همان روایتی که گذشت که دو سند دارد که هر دو صحیح است. 44805 هست در سندش علی بن حسن بن حماد بن میمون هست که خیلی بحث دارد. که اصلا درست است یا غلط است چیست. چون خیلی بحث به این وابسته نیست و خیلی هم به نتیجه قاطعی ما نرسیدیم دیگر اصلا بحث را واردش نمی شوم. این راوی به این نام در هیچ جایی وجود ندارد. با تصنیفاتی هست حال آن تصنیفات را چطوری باید بکنیم احتمالات خیلی مختلفی در مورد نحوه تصنیفش داده اند من قبلا یک جور داده بودم پارسال که همین بحث را دنبال می کردم یک بار دیگر نگاه کردم یک احتمالات دیگر. این خیلی بحث دارد چون خیلی بحث به این وابسته نیست واردش نمی شویم. 44808 هست که مرسله تفسیر عیاشی است که خب مرسل است. 44850 هست که همان روایتی بود که قبلا پارسال بحثش را کردیم که موسی بن بکر و علی بن سعید در سندش هست. 44853 هست که کلام زراره هست. سند تا زراره صحیح است ولی زراره می گوید که این کلام خدا و رسول خدا است و این جور چیزهایی که از خدا و پیغمبر زراره نقل می کند اینها حجت هست حالا در جای خودش این بحث نقلیات امثال زراره ای که روایت نقل می کنند ولی سندش را ذکر نمی کنند حجت هست و در جای خودش باید بحث روایت های مقطوعه مثلا، مرسلات زراره حالا تعبیر کنید. روایت هایی که زراره به نحو مرسل نقل می کند حجت است. این هم این بحث. بحث بعدی هم این بود که اخوه حاجب هستند نه اخوات که دیروز روایت هایش را خواندیم جلسه قبل که دو تا همان روایت فضل ابی العباس بقباق بود و محمد بن مسلم که بحث هایش همه گذشت. فقط آهان من روایت هایش را سریع بخوانم و یک سری بعضی هایش چیز دارد. 44809 که همان مال فضل است. آن فضل چند تا نقل دارد. 44809 آن صحیحه است. 44811 اش موثقه ابن بکیر است که همان ابن بکیر را حسن بن علی فضال دارد حداقل ابن بکیر آن موثقه اش می کند. 44814 که در سندش محصّن بن احمد هست. نمی دانم در برنامه محصّن بن احمد را ما چه کار کردیم. آن هم کسانی است که توثیق صریح ندارد ولی احتمال دارد که توثیق کرده باشیم. از این بحث اکثار و اینها هم در موردش ممکن است باشد.

شاگرد: توثیق شده است

پاسخ: توثیق شده است همین اکثار و اینها در موردش است. 44815 مرسله تفسیر عیاشی هست. 44816 دو تا سند در این رقم هست. سند اولیه اش موثقه است چون حسن بن محمد بن سماعه نقل می کند و در ذیل آن هم یک سند نقل شده است. 44816 که آن مرسله است. بله مرسله تفسیر عیاشی است. این هم روایت های، یک 44818 است که همان کلام صدوق است که قبلا گذشت. خب این هم بحث چهارم

بحث پنجم آیا أخوان حاجب هستند یا باید سه تا أخ باشند روایت 44809 است که این صحیحه است. 44810 است که آن هم صحیحه است. 44811 است که موثقه ابن بکیر است. 44815 مرسله عیاشی. 44818 که همان کلام صدوق است که روایت نیست.

بحث ششم این هست که آیا اخوه حاجب أم باید خودشان صلاحیت ارث بری ذاتی را داشته باشند یا خیر. که آن بحثی را که از جهت آیات و اینها بحثش را کردیم روایاتش 44819 هست که صحیحه است. 44820 هست که دو تا سند دارد. یک سند آن موثقه است و چند نفر از این بنی فضال در آنها هستند و علی بن حسن بن فضال و احمد و برادرش و پدرش و اینها، این مجموعه هستند و حالا حداقل دو تا از آنها فطحی هستند. یک سند دیگر دارد که در آن ابان واقع است. ابان بن عثمان عرض کردم در موردش بحث است که آیا جزو ناووسیه بوده است یا نبوده است. که بنابر تحقیق نه امامی هست و ناووسی نیست و آن هم بحثی نیست. خب 44493 هست بعدی. در سندش حسن بن صالح واقع است. حسن بن صالح این را حالا من فردا یک توضیحی در موردش می دهم شما مراجعه کنید در مورد اینکه آیا حسن بن صالح ثقه هست یا نیست را اجازه دهید فردا توضیح دهم.

بحث هفتم گفتیم که باید أخوه ولد باشند. به دنیا آمده باشند و حمل نباشند. همان روایت 44818 همان روایت علاء بن فضیل و فضیل بن یثار بود که دو سند داشت. آن سندی که در آن فضیل بن یثار واقع است مرسله است. آن سندی که در آن علاء بن فضیل هست آن دو سند دارد که در هر دو سند آن محمد بن سنان هست که ما روایت را اشکال نمی کنیم. این مروری بر بحث های چیز تا اینجا.

اما در مورد حسن بن صالح فقط یک نکته ای عرض کنم که حسن بن صالح رأس زیدیه صالحیه است. ما زیدیه چند گروه معروف داریم. یک بتریه هست. یکی صاحلیه است یکی جارودیه. جارودیه رئیسش ابو الجارود زیاد بن منذر بوده است. صالحیه رئیسش همین حسن بن صالح بوده است. بتریه، مال اینها نیست بتریه تقریبا جزو زیدیه ای هستند که جزو عامه حساب می شوند و امثال اینها. این صالحیه خب مورد بحث هست مراجعه کنید ببینید روایت در موردش چه، بعضی چیزهایی برای توثیق این خواسته اند ذکر کنند من آن را هم نمی خواهم بحث کنم فقط سریع می خواهم آن مبنایش را اشاره کنم که می خواهم رفقا ببینند و بعدا عرض کنم. این دیگر بحث حجب تمام می شود ما می رویم ادامه آیات قرآن. آیات قرآن را، من کتب تفسیری را در ادامه نگاه نکردم ولی همین جوری که آیات قرآن را خواندم بعثی که به نظرم بعد از این هست بحث کَلاله است. بحث زوج و زوجه فکر می کنم بحث خاصی نداشته باشد. حالا ملاحظه می کنید در کتب تفسیری هم ببینید اگر زوج و زوجه و آن چیزهای دیگر بحثی داشته باشند، یکی دو تا نکته ریز هست در مورد وصیت و دین که اینها مقدر هستند و اینها آنها را می گذاریم بعدا بحث می کنیم. ما یک بار کل آیات ارث را بحث می کنیم. یک بحث کلی در مورد اینکه نحوه تعلق ارث هست. یان را اجازه دهید بعد بحث کنیم که من بعد وصیه یوصی بها الدین، این تأخر وصیت و دین از ارث به چه نحو است. این بحث خیلی بحث مهمی است و خیلی هم در نحوه، اجازه دهید ما آیات را کلا وقتی تمام کردیم بعدا بر می گردیم به این بحث که به خصوص مرحوم شیخ بنابراینکه آن چیزهای اراکی مال مرحوم شیخ باشد در آن رساله شان خیلی مفصل در مورد این بحث، بحث کرده اند و آن را انشاءالله بعدا بحث می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد